کہ حضرت سلیمان دن عشرته اشارت کلدی سلیماندن مراد باری تعالی در آصف دن
مراد مرشددر • خاک وجود ما را از آب باده گل کن • بزم وجودم خاکنی آب باده
کل ایله • ویران سرای دل را گاه عمارت آمد • ویران اولمش کوکل سراینک
عمارتی وقتی کلدی مراد محبت ماسوی ایله خراب اولمش دکل معمور اولمسی عشق الهی
ایله میسر اولور دیمکدر • عیبم بپوش زنهار ای خرقهٔ می آلود • ای می آلود
خرقه زنهار عیبمی اورت • کان پاک دامن بهر زیارت آمد • زیرا اول پاک دامن
یار زیارت دن اوتری کلدی • این شرح بی نهایت کز حسن دوست گفتند • بو
نهایتسز شرحی کہ دوستک یعنی خدانک حسندن ایتدیلر • حرفیست از هزاران کاندر
عبارت آمد • نیجه بیک دن بر حرفدر کہ عبارته کلدی یعنی بیان اولندی • امروز جای
هر کس پیدا شود ز خوبان • بوکون خوبلردن هر کسک یری ظاهر اولور • کان ماه
مجلس افروز در صدر صدارت آمد • زیرا اول مجلس روشن ایدجی ماه صدر نشین اولمغه
اوتری کلدی ماه دن مراد مرشددر خوبان دن مراد مشایخ لردر • بر تخت جم که
تاجش معراج آفتابست • جم تختی اوزره که انک تختی تاجی آفتابک معراجی در • همت نگر
بنگر که موری با این حقارت آمد • همتی کور کہ بر قرنجه بو حقارت ایله کلدی یعنی مورک
همتنی کور که سلیمانک تختنه چقدی که انک ایله مصاحبت ایلدی اگرچه بو بیتده سلیمان و مور
حکایتنه اشارت واردر اما مراد بودر که نفس و هوا ایله مور کبی حقیر اولمش کیسه عشق
الهی سببی ایله جناب قدسه وصول بولدی • از چشم شوخ مستش ای دل ایمان خود
نگه دار • انک شوخ چشمندن ای دل کندو ایمانک صقله • کان جادوی کمانکش
از بهر غارت آمد • زیرا اول کمانکش جادو غارت دن اوتری کلدی مراد محبوب
مجازیدر • آلوده ای تو حافظ فیضی ز شاه درخواه • سن آلوده سن ای حافظ
شاه دن فیض استه • کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد • زیرا اول سخی ذات

عزّی

عزّی پاکی ایمک ایچون کلدی • دریاست مجلس شاه دریاب وقت و در
یاب • شاهک مجلسی دریادر وقتی اکله و انجو بول • ها خاک ای زیان کشیده
وقت تجارت آمد • آگاه اول ای زیان چکمش کیسه تجارت وقتی کلدی
مراد احسان طلبی ایچون ظرافت ایله پادشاهه حسب حالنی اعلام در ولہ
ایضا برید باد صبا دوشم آگهی آورد • باد صبا پیکی دون کیجه بکا آگاهلق کتوردی
دیا بو بلادیو • کہ روز محنت و غم رو بکوتهی آورد • کہ محنت و غم کونی قصه لغه
یوز کتوردی • بمطربان صبوحی دهیم جامهٔ چاک • شوقدن چاک اتدکم جامه یی
صباح شرابی مجلسنک مطربلرنه ویره لم • بآیتی نوید که باد سحرگهی آورد • بو
بشارته که سحر وقتنک یلی کتوردی • بیا بیا که تو حور بهشت را رضوان • کل کل
که سن جنت حوریسی رضوان • بدین جهان ز برای دل رهی آورد • بو
جهانه بنده نک کوکلندن اوتری کتوردی خطاب مرشددر • نسیم زلف
تو شد خضر راهم اندر عشق • عشقده سنک زلفک رایحه سی بکا خضر
راه اولدی • زهی رفیق که بختم بهمرهی آورد • زهی رفیق که بخت
بکا یولداشلغه کتوردی مراد آه عشقدر و حاله فیض الهی وسیله
اولمغه کافی ایدکن بیان در • بهار روی بشیراز با عنایت دوست • شیرازه
کیر رز حقک عنایتی ایله • زهی دلیل که ایزد بهمرهی آورد • زهی دلیل
که الله تعالی بکا یولداشلغه کتوردی • چه نالها که رسید از دلم بخرمن ماه
نه ناله که کوکلمدن خرمن ماهه ایرشدی • چو یاد عارض آن ماه خرگهی
آورد • چونکه اول خرگهی ماهک عارضنی آکدی • بجز خاطر که گوشهٔ کلهی
کلاه نمد • بزم شکسته خاطرم جبهه سی ایله زیرا بو نمد کلاه • تباشکست
کر بتر افسر شهی آورد • شاهلق تاجنه چوق شکست کتوردی مراد انبیاء

Copyright © King Saud University